

رسالت (حضرت آدم - داستان هابیل و قابیل)

تتمه بحث آدم (ع) در قرآن

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

راجع به آدم صلی الله (ع) بحث‌های سلبی و ایجابی داشتیم. بحث ایجابی در دو مرحله و بحث سلبی بین المرحلتین. بحث ایجابی در دو مرحله، مرحله اولی: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۱ تا «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۲ تا آخر که مقام فضیلت آدم (ع) را نسبت به کل ملائکه هم شخصاً به یک معنایی و هم نوعاً و جمعاً به حساب نسل‌های بسیار بارز آدم (ع) که محمد (ص) و آل طاهرین آن حضرت مقصود از لفظ اسماء هستند به وجه اصلی، این مرحله اولی فضیلت شخصی و فضیلت جمعی جد اعلای ما آدم (ع) است.

مرحله قبل از اینکه به مقام نبوت برسند و رسالت. و مرحله فضیلت ثانیه آدم (ع) هنگامی است که اهباط الی الارض شدند «فَإِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۳ یا «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ

۱. بقره، آیه ۳۰.

۲. همان، آیه ۳۱.

۳. همان، آیه ۳۸.

آلِ عِمْرَانَ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ^۱ این مرحله ثانی است. صحبت در بین المرحلتین بود که «وَعَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَى»^۲ این بحث را از نظر تورات و قرآن مطرح کردیم و تتمه‌ای که باید قبل از بحث بعدی عرض شود راجع به قابیل و هابیل این است. اینجا سؤالاتی مطرح است، چطور آدم (ع) که خداوند دشمن همیشگی او را به او و حوایش معرفی کرد «إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى»^۳ خداوند شخصاً و شخصیتاً، شیطان را به آدم و حوا معرفی کرد. معرفی شیطان به غیر کسانی که بر آنها وحی و الهام نازل می‌گردد، معرفی شخصیتی است. ما شخص شیطان را نمی‌توانیم بشناسیم، شیطان جن را، شیطان انس مطلب دیگری است. شیطان جن که در درون و برون انسان‌ها تصرف دارد، تصرفی که اختیار مکلفین را از بین نمی‌برد، بلکه تصرف گمراه‌کننده است، ما شخصیت شیطان را بر حسب آیاتی که افکار و نظرات و خطوات و تحریفات و اعمال شیطان را به ما معرفی کرده است می‌شناسیم، اما شخص شیطان را نه، ولیکن نسبت به جد اعلا می‌شناسیم (ع) بعد از سجود ملائکه برای او، به آن معنا که عرض کردیم، و قبل از هبوط الی الارض خداوند فرمود: «إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ» کلمه «هذا» دارای دو بُعد است: بعد معرفی شخصی، نشان داد هیکل شیطان را، که شیطان این است و همچنین بُعد شخصیتی «عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى * إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى * وَ أَنْتَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَى»^۴ این چند بُعدی است. بُعد اول: شخص شیطان را معرفی کرد، بعد دوم: شیطان عدو است، بعد سوم: عداوت شیطان را نیز معرفی کرد که نکند هرگز تو و زنت را از این باغ بیرون کند، پس به زحمت و شقاوت بیفتید. «تَشْقَى» هم زحمت است و هم شقاوت.

بعد جهاتی که در این جنت هست و در عالم دنیا، در این کره دنیا نیست «أَنْتَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَى» در آن جنت که آدم و حوا بودند، نه در آنجا تو گرسنه و تشنه می‌شوی و نه به زحمت می‌افتی، نه نور خورشید تو را اذیت می‌کند «وَ لَا تَعْرَى» عریان نمی‌شوی «وَ لَا تَشْقَى» به شقاوت و زحمت نمی‌افتی، جای زندگی راحت و پر رحمت و پرعطوفت است که تکالیف و سختی‌ها و منازعات و اختلاف

۱. آل عمران، آیه ۳۳.

۲. طه، آیه ۱۲۱.

۳. همان، آیه ۱۱۷.

۴. طه، آیات ۱۱۷ تا ۱۱۹.

عالم ارضی را ندارد. با جهات دیگر که خداوند فرمود: آدم تخلف کرد در این امر «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» در این آیه سوره مبارکه طه و زلت و ضلالت و غوایت و شقاوت و...

اینجا این سؤال پیش می‌آید که چطور است اگر فرزندان آدم (ع) گناه کنند، این گناهانشان بر حسب مراحل گوناگون، گوناگون است، بزرگ بودن و کوچک بودن، یا متوسط بودن و حال آنکه فرزندان آدم، البته به استثنای انبیا، فقط وضعیت و شخصیت شیطان را می‌شناسند، شخص را نه، اما خداوند شخص شیطان را هم به آدم (ع) ارائه داد. «إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ فَلا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» آیا این معصیت بزرگ نیست؟ بزرگ است از چند جهت. این را عرض نکردیم، البته تفصیلش در تفسیر است، اضافه‌اش هم عرض می‌کنیم. این معصیت، از چند نظر بزرگ است:

اولاً آن کرامت بسیار بسیار عظیمی را که خداوند در آغاز آفرینش آدم، به آدم داد که «أَسَجَدَ لَهُ مَلَائِكَتَهُ» و آن کرامت دوم که «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، و کرامت سوم که او را در جایگاهی که جایگاه بسیار راحت و عالی بدون تعب، بدون مشقت، بدون سختی، بدون عریان بود، با این اوصاف کرامت‌های گوناگونی که از نظر مکان و از نظر مکان و از نظر عظمت در برابر ملائکه به آدم (ع) عنایت فرمود، اگر آدم در دلش می‌دانست که خدا نمی‌خواهد از آن شجره بخورد، نباید بخورد، حالا که دانست با معرفی دو بُعدی حق «إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ» شخصاً شیطان را معرفی کرد، شخصیتاً شیطان را معرفی کرد که «فَلا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» پس گناه آدم (ع) روی این چند مبنا بسیار بسیار عظیم می‌شود.

جواب این است که یک مرتبه شخصی گناه می‌کند و می‌داند گناه می‌کند، گناه می‌کند با حالت علم حاضر، گاهی نه، از یادش می‌رود که فلان کس دشمن است، به من معرفی کردند که فلان کس دشمن شماست، این شخص دشمن شماست، همراه‌کننده شماست، اما به علل قصوری یا تقصیری یا هر دو، من فراموش کردم که این شخص دشمن من است و با من دشمنی می‌کند، گناه کوچک می‌شود یا نه؟ بله.

آدم (ع) به عللی فراموش کرد که این شخص عدو اوست و این شخص همراه‌کننده اوست، گرچه این فراموشی روی تقصیر بود روی قصور نبود. و لذا خداوند سرزنش می‌کند آدم (ع) را «وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ

عَزْمًا^۱ «فَنَسِيَ» نسیان عن تقصیر است، عن قصور نیست. آدم چون نسیان کرد که این شخص دشمن او است و نسیان کرد که حرف‌های او گمراه‌کننده اوست، چون نسیان کرد و این نسیان از روی تقصیر بود. چرا باید نسیان کنند؟ همان‌طور که نسیان خداوند گناه است که در نتیجه ترک عبودیت خداوند است، نسیان شیطان نیز گناه است که در نتیجه، پیروی از امر شیطان است. پس نسیان دو مرحله است، گاه شخص مکلف خدا را نسیان می‌کند تقصیراً، و روی این جهت گناه می‌کند، این گناه خیلی بزرگ نیست. گاه نه، با آنکه توجه دارد حق است و رحمت او، مولویت و الوهیت او و عبودیت این، با حال توجه به این جریان، گناه می‌کند، این گناه بسیار بزرگ است. یکی از جهاتی که گناه را بسیار بزرگ می‌کند «عن علمٍ و عن عمدٍ» خدا هست، می‌بیند من در نعمت‌های او غرق هستم، این دشمن من است و این گناه است با علم به آن جهت مثبت و این جهت منفی گناه می‌کند و این گناه بسیار بزرگی است. گاهی اوقات نه، به عللی عن تقصیر البته که تقصیر نیز مراحلی دارد، به علل و اسبابی عن تقصیر فراموش می‌کند خود را، فراموش می‌کند دشمن خود را، فراموش می‌کند خدا را، گرچه فراموشی روی تقصیر است، اما گناه کوچکتر می‌شود.

احیاناً فراموش می‌کند عن قصور لا عن تقصیر. فرض کنید یک طوری شد انسان که بدون تقصیر فراموش کرد جریانی را، بعد در آن جریان فراموش شده واقع شد، اینجا اصلاً گناه نیست. پس در دو بُعد فراموشی: فراموشی ایجابی نسبت به ایجابیات رب و فراموشی سلبی نسبت به عداوت شیطان، اگر از روی تقصیر باشد بدرکاته حرام است، اما حرام بزرگی است جمعاً، و اگر فراموشی از روی قصور باشد، قصور مطلق باشد و هیچ تقصیری در کار نباشد، اینجا اصلاً گناه نیست. نسبت به آدم بین المرحلتین بود، نه این بود که آدم (ع) شیطان را یادش است، عداوت او یادش است، با یادداشت این جریان «إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِرِزْوَجِكَ» می‌داند که این شخص دشمن است، دشمنی او یادش است، گمراه‌کنندگی او یادش است، با این وضع از این شجره می‌خورد این گناه بسیار بزرگ است، و بخشودن این گناه بسیار شرایط دارد و سخت است و أحياناً بخشودنی هم ممکن است نباشد. اما اگر، روی اگر داریم بحث می‌کنیم، تحمیل نیست، ببینیم از آیات چه می‌فهمیم. بعد قرآن را درباره آدم (ع) بگردید، در ۲۵ جا که خداوند آدم را در قرآن شریف ذکر کرده است.

۱. طه، آیه ۱۱۵.

آدم (ع) به نص قرآن «فَنَسِيَ» «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ» دو عهد است: عهد مثبت «أَلَمْ نَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»^۱ منفی و «أَنْ اعْبُدُونِي»^۲ مثبت. دو عهد است: «عبادة الرب على طول الخط و ترك عبادة الشيطان على طول الخط» این عهدي است که پروردگار عالم با آدم (ع) بست «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» قبل از رسالت، آن عزمی که باید و شاید شخص مکلف با این رحمت و با این عنایات داشته باشد، شخص عدو الله شیطان را و شخصیت شیطنت شیطان را فراموش نکند، تقصیراً فراموش کرد نه قصوراً، اما فراموش کرد. پس یک بُعد از گناه کم شد؛ چون در حال فراموشی است. اگر در حال حضور و علم و عمد و توجه انسان گناه کند گناه بالاست، اما اگر در حال فراموشی -بُعد تقصیر را در نظر داریم- در حال فراموشی مقصراً فراموش کرد یا سهل‌انگاری یا هر چه، اگر مقصراً فراموش کرد گناه کوچک‌تر می‌شود و آدم (ع) مقصراً شیطان را فراموش کرد، پس گناه کوچک‌تر می‌شود.

ثمّ اینکه مقصراً آدم شیطان را فراموش کرد، تقصیر دو بُعد است: یک تقصیر به حساب طغیان، به حساب عصیان، فراموشی خدا، فراموشی وعد خدا، یک حساب نه، فریبش دادند، آدم فریب خورد. در روایات ما دارد از معصوم (ع) که آدم (ع) از آن هنگامی که آفریده شد تا آن وقتی که شیطان او را فریب داد، ندیده بود و احتمال نمی‌داد که یک بنده‌ای از بندگان خدا به او قسم دروغ بخورد، این در ذهنش نمی‌رفت. وقتی که در ذهن آدم روی آن صفایی که دارد روی آن معنویت و روحانیت و علاقه و معرفت توحیدی که دارد، در ذهنش اصلاً نمی‌آید، باید بیاید اما نمی‌آید، باید بیاید درست است، مکلف است و این مکلف اقتضای ذکر مطلق دارد که دشمنی را که خداوند معرفی کرد یادش باشد و دشمنی او یادش باشد، اما آدم (ع) تقصیراً فراموش کرد این دو بُعد شخصیتی و شخصی این دشمن را در اینجا، چرا؟ به چند جهت:

یکی «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»^۳ «أَقْسَمَ لَهُمَا» نیست «قَاسَمَهُمَا» قسم رد و بدل شد، قسم قسم، قسم، این قسم‌ها که رد و بدل شد، دیگر این احتمال تقصیراً البته، این احتمال تقصیراً از ذهن آدم بیرون رفت که یک کسی ممکن است

۱. یس، آیه ۶۰.

۲. همان، آیه ۶۱.

۳. اعراف، آیه ۲۱.

با قسم‌های غلاظ و شداد کذباً علی الله قسم بخورد. این باز گناه را پایین‌تر می‌آورد ولی گناه است هنوز، گناه پایین‌تر آمد.

سوم اینکه بر حسب روایاتی اگر قبول کنیم یا قبول نکنیم این محور نیست، بر حسب بعضی روایات خداوند حرسی را، پاسبانانی را مقرر کرد نزدیک شجره جنت که نزدیک آن شجره نروند. بعد شیطان که آدم و حوا را فریب داد، آدم رفت بخورد، دستور آمد: بروید پاسبان‌ها که من به این آدم عقل دادم، دشمنش را معرفی کردم اگر خورد مقصر است. این باز گناه را یک مقداری پایین‌تر می‌آورد، نمی‌خواهیم بگوییم حتماً این روایت درست است، اگر باشد. این هم یک مرحله.

مرحله دیگر، شیطان با آن مقاسمه، با آن تأکید، با آن تشدید، اضافه بر نسیان آدم (ع) که عن تقصیر بود، به این حساب آمد که خدا که فرمود از این درخت نخورید، خواست شما در اینجا نمانید، اگر بخورید می‌مانید و اگر بمانید شما در محضر رب هستید، در جنت رب هستید، در روحانیت مستمیرید، به سختی‌ها و عداوت‌ها و گناهان و... با «قاسمهما» باز اینجا قصوراً و تقصیراً، یعنی تقصیر به مرحله قصور دارد می‌رسد، قصوراً عن تقصیر و تقصیراً عن قصور باز این نسیان آدم بیشتر شد و به نظرش آمد که مطلب، مطلب بدی نیست، اما باز گناه هست، چرا؟ چون تکلیف هست، چون نسیان عن تقصیر هست، ولو تقصیر به «قاسمهما» است، ولو تقصیر به حساب این است که آدم تاکنون ندیده است کسی به خدا قسم دروغ بخورد، ولو به حساب نسیان این مطلب که خدا قبلاً فرمود که اگر بخوری به شقاوت و زحمت می‌افتی و از بهشت خارج می‌شوی. ولی اولاً آدم جریان را فراموش کرد، نسیان عن تقصیر و ثانیاً شیطان در باغ سبز نشان داد که اگر بخورید اینجا می‌مانید «ما نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ»^۱ مثل کسی که دوست دارد به منزل شما بیاید، خیلی علاقه دارد، مرجع بزرگوار تقلید می‌خواهد بیاید شما را زیارت کند، به شما بگوید: از در بیا، در را بسته است. یک نفر جلوی در، قسم غلاظ و شداد به خدا به پیغمبر، این گفته که از در نیا، برای اینکه تو را قابل نمی‌داند، هر طوری می‌توانی بیا. او از پشت بام می‌آید، می‌افتد و پایش هم می‌شکند، می‌آید و آقا را هم می‌بوسد. آقا می‌گوید: چرا یک چنین کاری کردی؟ نمی‌شود گفت

۱. همان، آیه ۲۰.

عداوت، این عداوت نیست. با تمام این تشکیلات که عرض کردم، ولی «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» گناه کرد. مطلب دیگر.

- [سؤال]

- قصور و تقصیر با هم.

- در آیات وقتی نگاه می‌کنیم «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»^۱

- آنجا نسیان عن تقصیر است.

- نسیان عن قصور هم...

- خیر، «إِنْ نَسِينَا» اگر عن قصور باشد خطا نیست، گناه نیست. اگر قصور مطلق باشد، ظلم است که بگویند گناه است. یک مطالبی هست که مسلّم در نظر انسان آمده، ولی وقتی انسان فکر می‌کند و بر محور کتاب دقت می‌کند مطلب اشتباه است. مثلاً به ما تاکنون گفته‌اند و گفته‌اند و شنیده‌ایم و شنیده‌ایم و نوشته‌اند و نوشته‌اند که خداوند آدم را برای این ارض خلق کرد و می‌دانست گناه می‌کند و آدم گناه کرد و خداوند پرتش کرد روی زمین و خداوند نمی‌خواست آدم در جنت بماند، اگر می‌خواست در جنت بماند دیگر «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» یعنی چه؟ این حرفی است که گفته شده است.

جواب: مطلب چند جهت دارد: یکی اینکه، اگر آدم گناه نمی‌کرد به این زمین اصلاً آورده نمی‌شد. دوم: اگر آدم گناه نمی‌کرد به این زمین آورده می‌شد بعد از مدت‌هایی. سوم: اگر آدم گناه نمی‌کرد به همان سرعتی که آدم از جنت به پایین اهباط شد، اهباط می‌شد. ما احتمال داریم می‌دهیم فعلاً.

اینکه آدم و حوا فریب خوردند «فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا»^۲ این چه می‌خواهد بگوید؟ احتمال سوم، احتمال سوم از بین برود، یعنی چه؟ یعنی اگر آدم و حوا از این شجره منهیة نمی‌خوردند، فوراً اخراج نمی‌شدند، اخراجشان هم اخراج به سبب اغوای ابلیس نبود، اما حالا که خوردند به سبب اغوای ابلیس اهبطوا، اهبطوا، تا آخر، این مرحله اولی.

۱. بقره، آیه ۲۸۶.

۲. بقره، آیه ۳۸.

اما احتمال دوم، احتمال اول که کنار رفت. اگر آدم و حوا از این شجره منهیة نمی‌خوردند، مدتی در جنت می‌ماندند. چه منافات دارد که آدم و حوا از برای بودن روی کره زمین و تناسل در کره زمین و تکالیف رسالتی در کره زمین خلق شده‌اند، اما بعد از مدت بیشتری آدم و حوا را خداوند اهباط کند به زمین، چه دلیلی بر نفی این مطلب هست؟ دلیلی بر نفی این مطلب هرگز نیست، بلکه دلیل بر اثبات این مطلب هست، کما اینکه عرض می‌کنیم که اخراج شیطان آدم و حوا را به‌طور پرت کردن از جنت به این کره ارض، روی تخلف آدم و حوا بود که عصیان کردند، اما اگر عصیان نمی‌کردند درست است که «فتعری، فتشقی و...» این لخت می‌مانی، به زحمت می‌افتی و چه و چه، گاهی اوقات این است که اگر شیطان تو را گمراه نکند و تو گمراه نشوی، همیشه در راحتی در جنت می‌مانی، این غلط است چرا؟ برای اینکه «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۱ مطلب این است، خداوند از اول آدم را برای خلافت از نسل‌های گذشته نسناس برای ارض خلق کرده است، از اول خداوند به ملائکه فرمود و آدم فهمید. پس این جلوگیری ندارد.

- به خاطر علمش نبوده که در این آزمایش موفق نمی‌شوند؟ چون بالاخره وارد زمین می‌شوند.

- با آن حرف‌ها منافات ندارد. بعد صحبت می‌کنیم. اینکه خیال می‌شود منافات است بین اینکه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» بعد خدا می‌داند که این آدم عصیان می‌کند و در جنت نمی‌ماند، پس چرا نهی کرد؟ جواب این را داریم عرض می‌کنیم. هیچ منافات ندارد که آدم و حوا از برای زندگی تکلیفی در کره زمین خلق شده‌اند، اما اگر در آن جنت تخلف نمی‌کردند مدتی می‌ماندند، مدت زیادی مثلاً می‌ماندند و در آن مدت نه زحمت بود، نه شقاوت بود، نه عداوت بود، شیطان هم نبود شیطنت کند. ولی بعداً با کرامت و جلال و احترام به کره زمین به حساب «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» می‌آمدند.

ما دو هبوط داریم: یک هبوط شیطانی، یک هبوط ربانی، یک اهباط شیطانی داریم یک اهباط ربانی. خداوند اصل اهباط و هبوط آدم و حوا را به زمین مورد نظر قرار داد یا نه «فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى»؟ این مورد نهی است. رفتن در خانه

۱. همان، آیه ۳۰.

فلانی دو حالت دارد: گاه رفتن است به وسیله هوی و شهوت، گاه رفتن با احترام و کرامت.

آنچه در اینجا منع شده است «فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» نکند با این عصیان که ابتلا بود، همان‌طور که اشاره کردند عرض می‌کنم، این عصیان ابتلا بود و الا بین الهالین در کل شرایع الهیه خوردن از هیچ درختی ممنوع است؟ پس این جزء شرایع الهیه نیست، تکلیف هست. مثلاً حضرت ابراهیم که مأمور شد فرزند را بکشد، در کل شرایع الهی فرزندکشی داریم یا نه؟ نه، ابتلایی بود، خدا نخواست که این کار بشود «و قد صدقت ابراهیم».

راجع آدم و حوا خداوند از آن شجره نهی کرد، این نهی فقط ابتلایی است، نه اینکه خوردن آن چیز موجب چنین است و چنان است و سم است و زهر است و حرام است و عرق است و میته است، این حرف‌ها نیست، هیچ شجره‌ای حتی شجره [...] هیچ درختی ما در عالم هستی سراغ نداریم در کل تاریخ درختان و نباتات که خوردن از آن درخت حرام باشد، مال غیر مطلب دیگری است، کلاً ما نداریم.

پس اینکه منع شد آدم و حوا «لا تأکلا من هذه الشجرة»، نه به حساب کل شرایع الهیه و به حساب ضرری است که این میوه درخت دارد، نه، صرف ابتلا. مثل قضیه ابراهیم (ع) صرف ابتلا است. این تکلیف را برطرف نمی‌کند، کما اینکه ابراهیم (ع) معاذ الله اگر تخلف می‌کرد و نمی‌خواستند اسماعیل را برای سر بریدن، این تخلف از تکلیف بود، و لکن تکلیف شخصی بود. تکلیف شریعت عامه الهیه در هیچ شرعی از شرایع نبود، راجع به آدم (ع) چنین است، آدم (ع) منع شد از شجره، حالا شجره هر چه می‌خواهد باشد و لکن در هیچ شرعی از شرایع الهیه حتی وقتی که آدم و حوا به زمین آمدند. در زمین که آمدند، در شریعت آدم و بعد تا خاتم (ص) در هیچ شریعتی از شرایع، خوردن حیواناتی احیاناً، اشیائی احیاناً، حرام و حلالش، و لکن خوردن از هیچ شجره‌ای در هیچ شریعتی از شرایع محرم نیست. این باز می‌گوید که این ابتلا است.

- [سؤال]

- این ضرر نداشت. اصالتاً درخت، برگش، میوه‌اش، برگ که نبود، اکل از ثمره بود دیگر، خوردن از میوه هیچ درختی از درختان، کلاً در طول عالم تکلیف، این در هیچ شریعتی حرام نبوده است. این مطلب به ما توجه می‌دهد که این نهی، نهی فقط

امتحانی و ابتلایی بوده، ولی نهی تحریمی بوده، نهی تحریمی بوده و تخلفش حرام بوده، ولی این نهی از محرّماتی، از محرّمی در شریعتی از شرایع الهیه اصلاً نبوده است.

اینجا درست است که خداوند فرمود: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» همین هم هست. ولیکن اینکه آدم خلیفه الارض است، باید به ارض بیاید، چه زمانی بیاید؟ و به چه وسیله؟ زود بیاید به وسیله شیطان، این ممنوع شد. دیر بیاید به وسیله رحمان، به حساب اینکه خداوند او را خلیفه الارض خلق کرده است، اگر شیطان فریب نمی‌داد، بر حسب روایت دارد شش ساعت کمتر یا بیشتر، اما ممکن بود آدم سالیان دراز آنجا بماند «لا تشقی»، «لا تعری»، «لا تظمؤا»، «لا تضحی» و غیره. مدت‌ها بماند، اما همیشه نه، چرا همیشه نه؟ برای اینکه خداوند فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» با تمام این تشکیلات ما چه می‌فهمیم؟ این مطلب به دست می‌آید که عصیان آدم (ع) عصیان بود، اما عصیان کوچک کوچک کوچک کوچک، اما عصیان بود، اما کتک داشت.

یک مطلب دیگر، اگر خوردن از این درخت، عصیانی است هرچند عصیان کوچک، ولی عصیان‌ها اگر انسان توبه کند، اگر از گناه بزرگ هم انسان توبه کند، گناه هر چه بزرگ باشد، اگر حق الله است، چون اینجا حق الناس که نیست «لا تأکلا من هذه الشجرة» این حرمت به حساب حق الناس که نیست، اگر انسان پنجاه سال بت‌پرست باشد و یک چند روزی مانده به مردنش، واقعاً توبه کند، موحد بشود، حتی موفق به نماز خواندن هم نشود، اما توبه کند، چگونه است؟ توبه‌اش بخشیده است یا نه؟ «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»^۱ تأیید این مطلب که «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» که آدم مگر توبه نکرد؟ بله، چگونه توبه‌ای؟ از آن توبه‌های بسیار بسیار مهم، چقدر گریه کرد، چقدر انابه کرد، چقدر توبه کرد. بعد خداوند کلماتی را به آدم یاد داد که در روایت دارد که به آدم یاد داد که بگو «بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ وَفَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ إِلَّا تُبَّتْ عَلَيَّ»^۲ کلمات واقعی این‌ها است، بعد از کلمات تسبیح و حمد حق سبحانه و تعالی، بعد «فَتَابَ عَلَيْهِ» توبه تمام شد.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۳۵.

۲. الخصال، ج ۱، ص ۲۷۰.

توبه آن قدر تمیز بود، آن قدر عالی بود، آن قدر طاهر بود که ظرف مقام نزول عصمت و نبوت شد برای آدم. چون توبه‌ها فرق می‌کند، انسان گناه کرد توبه می‌کند، بعد چه؟ به حال اول برمی‌گردد. اما آدم به حال اول برنگشت، توبه آدم به قدری قوی بود «وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ۖ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ»^۱ اجتناء قبل، اجتناء بعد، رسالت. این توبه آن قدر تمیز و آن قدر عالی بود و آن قدر اجتناء در بالاترین قله اجتناء بود که آدم به حال اول برنگشت. اگر به حال اول برمی‌گشت، امکان عصیان باز بود، چون عصمت نبود، بلکه «اصطفی» چه شد؟ پس این توبه از آن توبه‌هایی بود که از بسیاری از توبه‌ها، عالی‌تر بود.

در توبه‌های عادی حالا نرسیدیم به «ابْنِي آدَمَ»، مطلبی نیست، گفتم قرآن باز کنید می‌رسیم و اشاره می‌کنیم فکر کنید. توبه‌های عادی اگر انسان بکند، توبه‌ای که قبول بشود، توبه‌ای که کاملاً قبول بشود «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ» اینطور است یا نه؟ بالاترین توبه، توبه آدم بود که مقام اصطفاء و مقام رسالت، چرا برنگشت به جنت؟ چه می‌فهمیم؟ می‌فهمیم که این عصیان، عصیان از تکلیف شخصی بود، این یک و دوم: آدم برای آنجا خلق نشده برای ارض است؛ زیرا اگر آدم اصلاً گناه نمی‌کرد، می‌ماند آنجا؟ نه، زیرا گناه کرد و توبه کرد، از قبل هم بهتر شد و به آنجا برنگشت. تکرار، اگر آدم گناه نمی‌کرد می‌ماند آنجا؟ هرگز، چرا؟ برای اینکه گناه کرد و توبه کرد و بالاتر از مقام اول شد و به آنجا برنگشت. هر گناهی انسان را به حالت قبلی برمی‌گرداند، هر توبه‌ای که انسان بکند، انسان را به حالت قبلی برمی‌گرداند، ولی اینجا به حالت قبلی در یک بُعد برگشت و بالاتر و در یک بُعد برگشت. در بعدی که برگشت، خداوند او و حوا را به جنت برنگرداند و در بُعدی که برگشت حالت اصطفاء حاصل شد، اصطفاء در آنجا نبود، رسول نبود در آنجا، اصطفاء نداشت، شریعتی که برای کل مکلفین بود در آنجا نداشت. این بحثی است که ما راجع به آدم فکر کرده بودیم و حضورتان عرض کردیم.

بحث دوم طبعاً راجع به نوح است. ولیکن راجع به «ابْنِي آدَمَ» باز کنید قرآن را سوره مبارکه مائده. مطالبی هست بعداً من گوش می‌دهم. سوره مبارکه مائده آیه ۲۷ به بعد «وَآتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ»^۲ چرا این را عنوان می‌کنیم؟ برای اینکه این

۱. طه، آیات ۱۲۱ و ۱۲۲.

۲. مائده، آیه ۲۷.

«ابْنِي آدَمَ» روی هر احتمالی از احتمالات این مطلب هست که دوتا از فرزندان ذکور آدم یکی هابیل و دیگری قابیل که در تورات دارد هابیل و قاین، در قرآن نه هابیل دارد نه قابیل، در روایات دارد هابیل و قابیل، این دوتا چنین و چنان شدند. در قابیل احتمال نبوت هرگز نیست، اما در هابیل احتمال نبوت بسیار قویاً هست، بلکه در روایات ما تأیید این مطلب است که هابیل هم دارای مقام رسالت در زمان آدم و بعد از آدم بود، کما اینکه شیث هم همین‌طور است. ما نبی شیث را زیارت کردیم، برای شیث قبری درست کردند در حدود فرض کنید که شاید بیست متر طولش است و عرضش چند متر است. حالا کاری به آن نداریم، ما نبی شیث را زیارت کردیم در لبنان، نبی شیث از فرزندان بلافصل آدم (ع) بود و دارای مقام رسالت بود، اینکه می‌گویند نبی است، چون نبی است، دارای مقام رسالت بود. ما احتمال قوی می‌دهیم که جناب هابیل (ع) هم دارای مقام نبوت و یا بالاتر رسالت، در زمان آدم و بعد از مرگ آدم و بعد از آدم بود، این را احتمال می‌دهیم. روی این احتمال اگر نکاتی در آیات مبارکاتی که مربوط به این دو ابنی آدم هست، باید که ما جوابگو باشیم. البته جوابگوی بر محور آیات، روی این سؤال آقایان فکر کنید و در تفسیر هم مراجعه بفرمایید.

به‌طور مختصر «وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبَاً ابْنِي آدَمَ» البته این «نَبَاً ابْنِي آدَمَ» در تورات طور دیگری نقل شده است، در پاورقی الفرقان ما آورده‌ایم. «وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبَاً ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ» این بالحق دو مرجع دارد: یکی «اتل بالحق» یکی «نَبَاً ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ» هم تلاوت بالحق کن، در تورات تلاوت بالحق نیست؛ چون تحریف شده است. هم «نَبَاً ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ» خبر دو فرزند آدم بالحق، چون خبر دو فرزند آدم، هابیل و قابیل در تورات بالحق نیامده، بلکه بعضی از اهانت‌ها هست که ما قبول نداریم. مراجعه بفرمایید در پاورقی الفرقان همین‌جا جلد مائده مفصل در پاورقی ذکر کردیم. حالا منظور این است.

- اینکه می‌فرمایید تلاوت کن، از کجا تلاوت کند؟

- همین لفظ «اتل» اتل است، کما اینکه لفظ «قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ» قل را هم پیغمبر می‌گوید.

- ما دیگر کاری به تورات نداریم.

- چون در تورات نبأ بالباطل است، ما مقارنه می‌کنیم. در تورات طور دیگر است، در قرآن این‌طور است و لذا پیغمبر مأمور است که تلاوت کند بر مردم «نَبَاً ابْنِي آدَمَ»

بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا» من به سرعتی که البته اهمال نباشد می‌خواهم یک سؤالی عرض کنم «إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا» آیا یک قربان تقریب کردند یا دو قربان؟ اگر دو قربان است، یکی هابیل و یکی قابیل، قربان برای چه بود؟ دو دسته روایت داریم که دسته دوم بهتر قابل تصدیق است.

دسته اول که هر کدام خواهری داشتند بر حسب آن روایت ثالثه، که تناسل از فرزندان دختر و پسر آدم است. هم روایت سنی دارد و هم روایت شیعه، که کاری به تصدیق و تکذیب نداریم. هابیل خواهری داشت و قابیل هم خواهری داشت. بنا شد بر ازدواج خواهر و برادر متفاوتاً، آن خواهری که زیباتر بود بنا بود برای هابیل باشد، و آن خواهری که زشت‌تر بود بنا بود برای قابیل باشد. این‌ها برای اینکه قضیه به عکس شود قابیل زیباتر را بگیرد و زشت‌تر را به هابیل بدهد «قَرَّبَا قُرْبَانًا» این یک روایت که این را قبول نداریم. دوم: اینکه آدم می‌خواست برای بعد از خودش، یک نبی‌ای را معین کند. بین هابیل و قابیل اختلاف شد بنا شد «قَرَّبَا قُرْبَانًا» این قابل تصدیق است، بعد بحث می‌کنیم.

«إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا» یک قربان هابیل که گوسفند بسیار عالی تقدیم کرد و یک قربان قابیل که مزروعات بسیار بد و خراب و دور ریختنی را قربان کرد «فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ»^۱ سؤال اینجاست. از یکی قبول شد از دیگری نه، از قابیل قبول نشد از هابیل قبول شد، منتها «بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ»^۲ بود. برای این هم دلیل داریم، عرض کردم مطالعه بفرمایید. دلیل داریم چرا؟ در بعضی از زمان‌ها مثل این زمان و مقداری هم بعد «بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ» این علامت نبوت بود، علامت انتخاب و انتصاب بود. در اینجا هم علامت اینکه هابیل یا قابیل که قربانی کرده‌اند، کدامشان مقام وراثت نبوت را از آدم دارند، آن کسی که قربانی‌اش آتش بگیرد. قربانی هابیل آتش گرفت به اراده الهی، پس این علامت نبوت بود، ولی قربانی قابیل نه.

«قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ» قابیل به هابیل گفت: حتماً تو را می‌کشم «قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» این «يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» دلیل است بر اینکه قربانی که قابیل داد روی تقوا نبود، بلکه روی بی‌عنایتی و بی‌توجهی و اهانت بود، ولی هابیل نه. «لَئِنْ بَسَطْتَ

۱. مائده، آیه ۲۷.

۲. آل‌عمران، آیه ۱۸۳.

إِلَيَّ يَدُكَ لَتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطِ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ^۱ هابیل به قابیل گفت: اگر دست دراز کنی به سوی من که مرا بکشی، من دست دراز نمی‌کنم به سوی تو که تو را بکشم. سؤال: هابیل نبی، یا هابیل بنده خوب خدا حداقل، بنده خوب خدا که خداوند قربانی او را قبول کرده است و تقوای او را پذیرفته است، پس چطور اینجا هابیل می‌گوید «ما أَنَا بِبَاسِطِ»؟ اگر تو دست دراز کنی به سوی من که مرا بکشی من دست دراز نمی‌کنم که تو را بکشم. آیا دفاع واجب است یا نه؟ دفاع واجب است. اگر کسی دست دراز کند به صورت انسان بخواهد سیلی بزند، اصلاً باید دفاع کند یا نه؟ یا همین‌طور بایستد تا بزند؟ بدتر؛ اگر کسی دست دراز کند کسی را بخواهد بکشد، باید از خودش دفاع کند یا نه؟ پس این سؤال اول است.

- [سؤال]

- اینجا ما سه بُعد داریم.

- ید عدوانی باشد.

- ید دفاع، عدوانی است؟ اگر کسی بخواهد من را بکشد، من دست دراز کنم که

او من را نکشد و کشته بشود، این ید عدوانی است؟

- شاید ابتدایی منظورش بوده است.

- در اینجا سه بُعد وجود دارد.

- «ما أَنَا بِبَاسِطِ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ» در صورتی است که این جواب «إن» نیست تا

اینکه بگوییم در دفاع منظور است.

- خیر، جواب هم هست. مانعی ندارد. ببینید «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لَتَقْتُلَنِي» تو

اگر دست دراز کنی که مرا بکشی، حتماً این ید قاتله است دیگر، این ید قاتله است یا

با توجه هابیل یا به‌طور اریاب. «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لَتَقْتُلَنِي مَا أَنَا» «ما ابسط»

نمی‌گوید من اصلاً هیچ‌گاه دست به سوی تو دراز نمی‌کنم که تو را بکشم.

اینجا سه بُعد است: یک بعد این است که من اصلاً دست دراز نمی‌کنم، دوم: یکی

اینکه خیر، دست دراز نمی‌کنم برای قتل ابتدایی تو، ولیکن برای قتل مقاتله‌ای چطور؟

قتل ابتدایی شخص دیگر حرام، اما قتل مقاتله‌ای چطور؟ اگر کسی بخواهد مرا

بکشد، دست دراز کند مرا بکشد، من دست دراز نکنم او را بکشم یا دست دراز بکنم

۱. مانده، آیه ۲۸.

او را بکشم؟ این سؤال است. اگر دست دراز کنم برای دفاع که مطلبی نیست، اینجا دفاع مطرح نیست. اما آیا اگر کسی بخواهد حتماً مرا بکشد «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ» روی این آقایان فکر کنید. البته به جواب نزدیک هستید، ولی باز روی این فکر کنید.

سؤال دوم: «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ»^۲ من هابیل اراده دارم که تو قایبل برگردی به گناه من و گناه خود. مگر شخص مؤمن می‌تواند این اراده را داشته باشد؟ شخص مؤمن اراده داشته باشد که طرفی که هنوز کاری نکرده و خیال دارد کار بدی بکند، اراده داشته باشد قبل از تحقق آن کار که تو گناه خودت را و گناه مرا بگیری و حمل کنی «فَتَكُونُ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ»^۳ مگر شخص مؤمن دوست دارد مردم اصحاب النار شوند؟ باید موعظه کند که این کار را نکن، زیرا چنین است، زیرا چنان است و هنوز هم این کار انجام نشده است. پس معنای این «تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ» چیست؟ سوم: مراد از «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي» چه هست؟ «إِثْمِي» یعنی گناه من، مگر هابیل گنهکار است؟ اولاً، ثانیاً: اگر هابیل گنهکار است، اگر قایبل او را کشت و هابیل کشته شد، آیا گناهان هابیل به عهده قایبل می‌آید؟ «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»^۴ «وَإِثْمِكَ» «تَبُوءَ إِثْمِكَ» که ثابت است. شخص قایبل که گنهکار است مخصوصاً از متقین نیست و او قربانی‌ای کرده که قربانی غلط بوده است و فساد بوده و گناه بوده است، این «إِثْمِكَ» معلوم است که این آدم مادامی که توبه نکند با این اثم باقی است، حالا چه هابیل را بکشد و چه هابیل را نکشد، این اثم قبل از توبه باقی است. پس «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي» این یک سؤال «وَإِثْمِكَ» سؤال دوم «فَتَكُونُ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ» روی آیات فکر کنید، بعد بحث حضرت نوح (ع) خواهد بود.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَمَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَوَقِّفْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَجَنِّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَلَا تَرْضَاهُ».

۱. بقره، آیه ۱۹۴.

۲. مائده، آیه ۲۹.

۳. همان.

۴. اسراء، آیه ۱۵.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ».